

نگرشی تطبیقی به رویکرد نوستالژیک در سروده‌های نازک الملائکه و مهدی اخوان ثالث

منیر زیبائی*

تاریخ دریافت: ۹۶/۶/۲۵

تاریخ پذیرش: ۹۶/۹/۱۷

چکیده

«نوستالژی» به عنوان یکی از مباحث مطرح در روان‌شناسی، در حوزه ادبیات نیز از موضوعات مهم شعر معاصر عربی و فارسی به شمار می‌آید. از جمله شاعران معاصر که حسرت گذشته‌های خوش‌ازدسترفته و یادکرد آن‌ها در اشعارشان بسامد فراوانی داشته نازک الملائکه و مهدی اخوان ثالث است. موقعیت و شرایط زندگی و جامعه، اندیشه و عاطفه قوی و آشنایی با بسیاری از شاعران و بزرگان منجر به برانگیخته شدن حس نوستالژیکی قوی در این دو شاعر شده است. این پژوهش بر آن است تا با بررسی نمودهای نوستالژی در دیوان دو شاعر به روش تحلیلی توصیفی، به بررسی و تبیین رویکردهای نوستالژیک در شعر نازک الملائکه و مهدی اخوان ثالث بپردازد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که حسرت دوران کودکی، گذشته تاریخی و اسطوره‌ای، غم غربت، مرگ و دوری از آرمانشهر در شعر دو شاعر از بسامد بیش‌تری نسبت به دیگر مفاهیم نوستالژیک برخوردارند.

کلیدواژگان: غم غربت، دوری، حسرت، وطن، آرمانشهر، مرگان‌اندیشی، شعر معاصر عربی و فارسی.

مقدمه

واژه فرانسوی نوستالژی Nostalgia که از دو بخش Nostos به معنی بازگشت و Algos به معنی درد و رنج تشکیل شده است. علی رغم ریشه‌های یونانی، در یونان باستان شکل نگرفت بلکه محصول تحقیقات جوهانس هوفر (Johannes Hofer) پزشک سوئیسی است که اولین بار این واژه را برای توصیف حالات روحی دو بیمار به کار برد. واژه‌نامه انگلیسی آکسفورد، نوستالژی را شکلی از دلتنگی که ناشی از دوری طولانی از زادگاه است، معرفی می‌کند. از دیدگاه آسیب‌شناسی روانی، «نوستالژی به رؤیایی اطلاق می‌شود که از دوران پر اقتدار گذشته نشأت بگیرد، گذشته‌ای که دیگر وجود ندارد و بازسازی آن ممکن نیست» (شمیسا، ۱۳۸۷: ۲۲۶). در زبان فارسی این واژه غالباً به غم غربت، احساس غربت (Homesickness) و حسرت بر گذشته ترجمه می‌شود (نشریه علمی پژوهشی گوهر گویا، شماره ۶: ۱۷۹-۱۵۵) و در زبان عربی به معنی «الحنین» (الحنین إلی الماضي) و «الإغتراب» است (الفیروزآبادی، ۱۴۰۶: ۳۸۳).

نوستالژی در جهان معاصر به ویژه در حوزه ادبیات به پدیده‌ای بدل گشته که نظر بسیاری از منتقدان را به خود معطوف و مشغول داشته و کتاب‌های متعددی در این زمینه نگاشته شده است مانند نوستالژی پناهگاه من: «Nostalgia Sanctuari of meaning» اثر جنل. ال. ا. ویلسون. تعبیری که از این اصطلاح در ادبیات شده بیانگر ناخودآگاهی بروز آن در شاعر و نویسنده و اهمیت سبک‌شناختی آن است. نمود این امر را می‌توان در کاربرد واژه نوستالژی در معانی مختلف در زبان ادبی عصر رمانتیک فرانسه ملاحظه کرد؛ «این واژه در آثار هوگو به معنی درد سوزان دوری از وطن؛ در آثار بودلر به معنی اشتیاق به سرزمین‌های بیگانه؛ اشتیاق برای چیزهای از دست‌رفته و سرانجام در آثار سارتر به معنی در حسرت یا اشتیاق هیچ بودن به کار رفته است» (انوشه، ۱۳۷۶: ۱۳۹). در بررسی‌های ادبی، نوستالژی را به دو گونه فردی و اجتماعی تقسیم می‌کنند (شاملو، ۱۳۷۵: ۱۱). با توجه به تعاریف گوناگون و معانی متعددی که در باب نوستالژی بیان شده، «می‌توان موضوع از دست دادن اعضای خانواده یا عزیزان، حبس و تبعید، حسرت برگزیده، مهاجرت، یادآوری خاطرات دوران کودکی و جوانی، غم پیری و اندیشیدن به مرگ و سایر مواردی را که جنبه روحی و روانی دارد و اندوهی در نهاد

انسان می‌نشانند، در شمار عواملی دانست که باعث ایجاد حالت نوستالژیک در فرد می‌شود» (پژوهشنامه ادب غنایی، شماره ۱۵: ۹۸-۷۵).

بیان مسأله

نازک الملائکه و مهدی اخوان ثالث به عنوان دو شاعر پرآوازه ادبیات معاصر عربی و فارسی، با توجه به شرایط فردی و اجتماعی موجود، بخشی از مضمون شعر خویش را به موضوع نوستالژی اختصاص داده‌اند. از این رو رهیافت و مسأله اصلی ما در این پژوهش، پرده برداشتن از چگونگی نمود این مضمون در شعر این دو شاعر است. نازک الملائکه و اخوان ثالث در ایران و عراق در اوضاع سیاسی و اجتماعی خاصی زیسته‌اند که خفقان و ظلم و ستم بر ملت، بیش‌ترین میزان خود را تجربه کرده است و اشعارشان گویای تجربه شخصی آنان در برخورد با مسائل مختلف حاکم بر جامعه بوده است. رویکرد نوستالژیک سروده‌های دو شاعر، تمایل آنان به دوری از محیط شهر و پناه بردن به روستا و خاطرات دوران گذشته، ابزارهایی است که دو شاعر برای آرامش و التیام دردهای روحی‌شان به کار می‌برند. در همین راستا و با توجه به اشتراکات ساختاری و مضمونی شعر الملائکه و اخوان، مسأله نوع نگرش نوستالژیک دو شاعر و نحوه پردازش خاطرات گذشته و ایجاد یک آرمانشهر واحد، نگارنده را برآن داشت تا با رویکردی تطبیقی بدین موضوع بپردازد. این تحقیق بر اساس نظریه فرانسوی ادبیات تطبیقی انجام می‌شود چراکه واجد شرایط انجام پژوهش تطبیقی بر پایه این نظریه است. در نظریه فرانسوی، دو اصل برای انجام پژوهش تطبیقی میان دو اثر یا جریان ادبی لازم است: «الف) میان دو اثر یا جریان ادبی مورد مقایسه اختلاف زبانی وجود داشته باشد؛ ب) میان دو اثر یا جریان ادبی امکان تأثیر و تأثر و ارتباط تاریخی وجود داشته باشد» (کفافی، ۱۳۸۲: ۱۷).

سؤالات و فرضیه‌ها

- ۱- دلایل گرایش نوستالژیک اخوان و نازک الملائکه چیست؟
- ۲- بارزترین نشانه‌های نوستالژیک در شعر دو شاعر کدام‌اند؟
- ۳- نقاط اشتراک و افتراق مؤلفه‌های یادمانه و یا خاطره‌انگیز چه بوده است؟

فرضیه‌های پژوهش بر این اساس استوار است که:

- ۱- نازک الملائکه و اخوان ثالث به دلیل فضای نامناسب اجتماعی و سیاسی ایران و عراق در دوران پهلوی و استعمار انگلیس، بیماری، کشاکش‌های روحی، خاطرات دلچسب از محیط دوران کودکی و ... رویکردی نوستالژیک در دیوان شعری خود دارند.
- ۲- با توجه به اینکه بیش‌تر انگاره‌های نوستالژیک در شعر الملائکه و اخوان مشهود است لیکن بارزترین نموده‌های آن: غم غربت، بازگشت به دوران کودکی و گذشته تاریخی، آرمانشهر و نوستالژی مرگ از بسامد بالایی در شعر دو شاعر برخوردار است.
- ۳- مضامین نوستالژیک اخوان با نازک الملائکه کاملاً مشابه است و نقاط افتراق کمی میان آنان دیده می‌شود؛ شاید مهم‌ترین اشتراکات در ادبیات آرمانشهری است که هر دو شاعر مدینه فاضله‌ای را برای خود ترسیم می‌نمایند. همچنین غم غربت، بازگشت به دوران کودکی و مرگ از جمله اشتراکات فراوان میان آنان است که شواهد بسیاری از این مفاهیم در دیوان شعری دو ادیب نمایان است. شاید بتوان وجه افتراق شعر دو شاعر را در مضامین خاطرات روستا و محل زندگی شاعر دانست که در سروده‌های نازک الملائکه نسبت به اخوان، حضور پررنگ‌تری دارد.

پیشینه پژوهش

درباره نوستالژی و بررسی تطبیقی مضامین آن کمابیش مقالاتی نگاشته شده و نیز در مورد این دو شاعر پرآوازه به طور جداگانه و مستقل پژوهش‌هایی صورت گرفته است؛ برای نمونه مقالاتی با عناوین ذیل چاپ شده است: مقاله‌های «فراخوانی میراث اسطوره‌ای در اشعار نازک الملائکه و طاهره صفار زاده» از معصومه نعمتی قزوینی، سال ۱۳۹۴ و «بررسی تطبیقی یوتوپیی تامس مور و شهر نیکان نظامی» نوشته کتایون فرشید و همکاران، ۱۳۹۰، فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی؛ مقاله «جلوه‌های نمادین شب در شعر نیما و نازک الملائکه» از جواد رنجبر و همکاران، پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی؛ مقاله «زمان در شعر فروغ فرخزاد و نازک الملائکه بررسی تطبیقی دو شعر بعد از تو و افعوان» از رضا ناظمیان، همچنین مقاله «بررسی و مقایسه اشعار اجتماعی و انسان‌گرایانه مهدی اخوان ثالث و ایلیا ابوماضی» از ناصر محسنی‌نیا و

همکاران، نشریه ادبیات تطبیقی؛ مقاله محمد شیخ با عنوان «بررسی تطبیقی درمان درد فراق (نوستالژی) در شعر نازک الملائکه و سهراب سپهری»، مجله زبان و ادبیات عربی؛ مقاله «بررسی زمینه‌های نوستالژی در اشعار نازک الملائکه و فروغ فرخزاد» از روح الله صیادی نژاد و همکاران، پژوهشنامه ادب غنایی؛ مقاله «دغدغه‌های سیاسی در شعر بدر شاکر سیاب و مهدی اخوان ثالث» از جهانگیر/میری و همکاران، کاوشنامه ادبیات تطبیقی؛ اما این پژوهش، متفاوت از پژوهش‌های پیشین تلاش نموده با توجه به اشتراکاتی که میان *اخوان ثالث* و *نازک الملائکه* وجود دارد، با رویکردی تطبیقی به تبیین نموده‌های نوستالژی در سروده‌های آن‌ها پرداخته و مخاطبان را با دیدگاه‌های نوستالژیک این دو شاعر نامور آشنا نماید.

روش پژوهش

برای پاسخ به سؤالات و فرضیه‌های بالا، پژوهش حاضر به بررسی موردی و استخراج مفاهیمی همچون غم غربت، مرگ، خاطرات کودکی و آرمانشهر و... در دیوان شعر *نازک الملائکه* و *مهدی اخوان ثالث* و تحلیل آن‌ها بر اساس رویکردهای نوستالژیک دو شاعر پرداخته و ضمن آن با نگرشی تطبیقی به اشتراکات و افتراقات آنان اشاره نموده است.

بررسی تطبیقی نوستالژی در سروده‌های نازک الملائکه و اخوان ثالث

آثار ادبی شاعران و نویسندگان همواره از جنبه‌های مختلفی مورد بحث و بررسی قرار گرفته‌اند. دیدگاه روان‌شناختی نیز یکی از این رویکردهاست که به بررسی و تحلیل حالات روحی و روانی شاعر و نیز تأثیر و تأثرات روانی محیط بر شاعر بحث می‌کند. در همین راستا مفهوم نوستالژی که ریشه‌ای روان‌شناختی دارد با نگرشی عمیق به مسائلی از این قبیل که با خاطرات شاعر و دیدگاه‌های آرمانشهری وی ارتباط مستقیم دارد، می‌پردازد. این گرایش‌ها نوستالژیک شاعران، تحت تأثیر عوامل ایجاد کننده نوستالژی همچون از دست دادن اعضای خانواده یا عزیزان، تبعید، حسرت بر گذشته تاریخی یا اساطیری، مهاجرت، خاطرات دوران کودکی و نوجوانی، غم و درد پیری و اندیشیدن به مسائلی از این قبیل قرار دارد. با توجه به آنچه ذکر شد در این مقاله سعی شده است تا

جلوه‌ها و نمونه‌هایی از انواع نوستالژی در سروده‌های *اخوان* و *نازک الملائکه* کاویده و بازنمایی شود.

نوستالژی بازگشت به کودکی و روستا

هر تعریفی از مفهوم کودکی تا حدود زیادی بازتاب جامعه و درجه تکامل آن است. «کودک خود الگوی کوچک‌تری از شرایط انسانی جامعه است و نه تنها نمایانگر زمان و مکان تولد بلکه تبلور روح و جان آن زمان و مکان نیز هست» (پولادی، ۱۳۸۷: ۵۲). بی‌تردید «دوران کودکی به دلیل نزدیکی به انسان نخستین و طبیعت، طبیعی‌ترین دوران حیات آدمی، نهادی‌ترین شکل زیست روانی و رفتاری انسان است و می‌توان از آن به هویت بالذات تعبیر کرد» (ماهنامه کتاب ماه کودک و نوجوان، شماره ۱۱: ۱۷-۱۰). در حقیقت، «کودکی آرمان انسان بودن شمرده می‌شود» (کلمن، ۱۹۹۸: ۱۳۳) و می‌توان همه آنچه را که انسان آرمان‌اندیش دست‌نیافتنی می‌پندارد، در کودکی خلق نمود؛ «جاودانگی، خلوص و پاکی، عشق و دوستی، آزادگی، وحدت و یکپارچگی، همه این صفات بلند و آرمانی در بازگشت به کودکی واقعیت می‌یابد» (پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان، شماره ۱۰: ۲۶-۷). به همین دلیل بازگشت به دوران کودکی و روستا در میان شاعران معاصر یک موتیف برای بیان خلجانات روحی و نفسانی است و به عنوان یکی از جلوه‌های نوستالژی فردی در شعر *نازک الملائکه* و *اخوان ثالث* از بسامد بالایی برخوردار است. *اخوان ثالث* اشعار نغز و دلکش فراوانی در این زمینه دارد که یادآور خاطرات دوران کودکی اوست. شاعر در ابتدای دیوان خود در قصیده‌ای تحت عنوان «حالت» به خاطرات دوران کودکی خود در زادگاهش مشهد اشاره می‌کند که برایش دلنشین و زیبا جلوه‌نمایی می‌کند:

ای لحظه‌های شگفت و گریزان که گاهی چه کمیاب

این مشت خون و خجل را

در بارش نور نوشین خود می‌نوازید

او می‌پرد چون دل پر سرود قناری

از شهر بند حصارش فراتر

و می‌تپد چون پر بیمناک کبوتر
تن، شنگی از رقص لبریز
سر، چنگی از شوق سرشار
غم دور و اندیشه بیش و کم دور
هستی همه لذت و شور
ای لحظه‌های بدینسان شگفت از کجایید؟

(اخوان ثالث، ۱۳۶۰: ۶۴-۶۵)

شاعر در ادامه همین قصیده به بازی‌های شاد دوران کودکانه‌اش اشاره می‌کند:

کی، وز کدامین ره می‌آیید؟
از باغ‌های نگارین سمتی؟
از بودن و تندرستی؟ از دیدن و آزمودن؟
نه
من
بس بودم و آزمودم
حتی گاهی خوشم آمد از خنده و بازی کودکانم
اما نه
ای آنچنان لحظه‌ها از کجایید؟
از شوق آینده‌های بلورین
یا یادهای عزیز گذشته؟

(همان: ۶۵-۶۶)

شاعر به توصیف خاطرات دوران کودکی خود ادامه می‌دهد؛ یاد شادی‌های کودکانه در باغ‌ها و سرخوشی‌های حاصل از گردش با هم سن و سالان در کوچه‌های با صفا چنان لذت‌های شیرینی را برای اخوان ثالث تداعی می‌کند که به یاد آن دوران یاد بادی می‌فرستد.

/اخوان اشعاری غم‌انگیز از دوران حضور در شهر دارد؛ جایی که پول و دیگر چیزها از اولویت برخوردار است و این با روحیه حساس شاعر متناسب نیست، به همین خاطر از

شهر و اهل شهر گریزان است و نوعی احساس دلتنگی نسبت به صفا و صمیمت مردمان دیار خویش دارد:

من در بغل گرفته کتابی چو جان عزیز
شوریده مو، به جانب صحرا قدم زنان
از شهر و اهل شهر به تعجیل در گریز
برهم نهاده چشم ز طوفان تیره جان
برهم نهاده چشم و روان دست‌ها به جیب
وز فرط گرد و خاک بگردم حصارها
ناگه گرفت راه مرا پیکری نحیف
چون سنگ کوه، در قدم چشمه‌سارها

(همان، ۱۳۵۴: ۲۲-۲۳)

شاعر در اشعار بالا ملالت و دلزدگی خود را نسبت به شهر به تصویر کشیده و به تقابل میان شهر و روستا می‌پردازد؛ از یک سو شهر با صنعت و مسائل سیاسی و اجتماعی حاکم بر جامعه مطرح می‌شود و از دیگر سو روستا که همواره یادآور صفا، صمیمیت، طبیعت و آرامش است. در این سروده، شاعر برای تحقق آمال و آرزوهای خویش به تصویر کودکی می‌پردازد که به دور از همه دغدغه‌های جامعه و دور از جنگ و ظلم به روستا پناه بسته تا در آن آرامش یابد. در حقیقت، *اخوان ثالث* با مشاهده فقر و تضاد طبقاتی موجود میان ثروتمند و غنی به کتاب خویش و خاطرات زادگاهش پناه می‌برد و در ادامه قصیده با تصویر انسان فقیری که جلوی قصری بلند در شهر به گدایی می‌پردازد تضاد و تقابل موجود را به خوبی به نمایش می‌گذارد.

نازک الملائکه نیز همانند *اخوان احساس* تعلق خاطری نسبت به دوران کودکی و روستای خویش دارد. در سروده «فی الریف» به روستا و دورانی که با دوستان خود در کودکی سپری کرده، اشاره می‌کند:

عند هذی الأکواخ شاعرتی أُلُ
قی المراسی تحت الفضاء الصّاحی
أنظری أیُّ عالمٍ فاتنِ المَجْ

لى بعيدٍ عن ضجّة الأتراح
أنظري علنا بلغنا أخيراً
ذلك الشاطيء الذى نتمنى
بعد ليلٍ من المسير طويلاً
ضاع فيه عمري كلالاً وحزناً
أنظري أنظري هنا العشب الأخر
ضرب نشوان فى سفوح الجبال
عند نبع من قنّة الجبل الأب
يض يجرى تحت السنن والظلال

(الملائکه، ۱۹۹۷: ۹۱)

- ای شاعر من، در این کلبه‌ها/ زیر آسمان صاف و روشن لنگر بینداز/ بین چه دنیای دلفریبی! / دور از سر و صدا و نعره غم‌ها/ ببین! گمان می‌کنم بالاخره رسیدیم/ به آن ساحلی که آرزویش را داشتیم/ بعد از شبی دراز راهپیمایی/ که عمرم با اندوه و ناتوانی در آن تلف شد/ نگاه کن! اینجا چمن سبز/ در دامنه کوه‌ها مست و سرخوش است/ کنار چشمه‌ساری که از قله کوه سفید/ زبر نور و سایه جاری است

روستا و طبیعت پاک و بی‌آلایش آن در نظر نازک الملائکه جایگاهی ویژه و اساطیری دارد. چنین دیدگاهی در کنار احساسات لطیف زنانه، شاعر را به توصیف زیبایی‌های دیار خویش می‌کشاند و باعث می‌شود که او آن روستا را در یک کلام بهشت بنامد؛ جایی که به تعبیر نازک الملائکه ساحل سعادت و خوشبختی در آنجاست. شاعر با زندگی در شهر و شناخت بیش‌تر نسبت به محیط خفقان‌زا در عراق آن دوران، درمانده و ملول به دنبال آرامش روحی و روانی است.

الصباح الجميلُ قد توجّ الود
يان بالضوء والجمال البهيج
ما أحبّ الحياة فى هذه الجنّة
تحت الضياء بين المروج

ما أَحَبَّ الصَّفَاءَ يَحْتَضِنُ الْأَشُّ
جَارَ وَالْوَادِيَّ النَّضِيرَ الْخَصِيْبَا
مَا أَرْقَّ الْأَزْهَارَ فِي مَهْدِهَا الْوَرُ
دِيَّ مَا أَغْطَرَ الرَّبِّيَّ وَالسُّهُوبَا
كُلُّ شَيْءٍ فِي هَذِهِ الْجَنَّةِ الْحُلُ
وَةِ يُوحِي بِأَنَّنا قَدْ وَصَلْنَا
هَا هُنَا شَاطِئُ السَّعَادَةِ هَذَا
حُلْمُ قَلْبِي فَمَا أَلَدَّ وَأَهْنَا

(همان: ۹۳-۹۲)

- صبح زیبا، تاج بر سر دره‌ها نهاده/ با نور و زیبایی باشکوهش/ چه دوست‌داشتنی است زندگی در این بهشت/ زیر پرتوی نور، میان سبزه‌زاران/ چه زلالی و پاکی دوست‌داشتنی‌ای در آغوش گرفته درختان را/ و دره باطراوت سرسبز را/ چه لطیف‌اند شکوفه‌ها در گهواره گلگون خود/ چه عطرآگین و خوشبویند تپه‌ها و دشت‌ها/ همه چیز در این بهشت زیبا/ القاء‌کننده این حس است که ما رسیده‌ایم/ آری! اینجا ساحل سعادت است/ و این رؤیای قلب من است که چه لذت‌بخش و دلپذیر است

نازک الملائکه روستای خودش را چنان زیبا جلوه می‌دهد که گویا سرزمینی بکر و تازه است که هر انسانی آرزوی بودن در آنجا را در سر می‌پروراند. این امر از دیدگاه روان‌شناسی بازگشت به دوران کودکی است که شاعر در چنین موقعیت‌هایی حضور داشته و از آن بهره برده است و اکنون تصاویر آن را در افکار خود نمایان می‌سازد. یاد دوران کودکی، برای هر انسانی احساساتی متمایز از دیگری را زنده می‌کند و این تفاوت، در شعر شاعرانی که قلبی سرشار از عاطفه و احساس دارند، بیش‌تر از دیگران است. اشعار نازک و /خوان که به دوران کودکی و خاطرات آن ایام می‌پردازد رنگ‌مایه‌ای از خاطرات تلخ و شیرین دوران کودکی خود آنان دارد. سایه‌روشن خاطرات دوران کودکی در شعر آنان وجوه اشتراک بسیاری داشته و بیان محرومیت، تنهایی و رنج‌های کودکان است که رنگی واقع‌گرایانه و غالباً بسیار تیره دارد. تصویر این خاطرات در شعر

نازک و /خوان با وجود شهرت آنان به نومیادی و بدبینی، آمیخته با خوش‌بینی است و مفهومی رمانتیک دارد و آنان در حقیقت با پل زدن به گذشته و ایام خوش‌کودکی سعی در تلطیف شعر یأس‌آلود خود دارند.

حسرت بر گذشته اساطیری و تاریخی

یکی از جنبه‌های خاطره جمعی، گذشته دور، روزگار باستانی و حتی اساطیری یک قوم است که همواره الهام‌بخش شاعران بوده و هست. این دلتنگی نسبت به سنت و یا گذشته‌های دور زمانی به وجود می‌آید که تغییرات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی عمیقی در جامعه شکل گرفته باشد؛ ارزش‌ها بی‌ارزش و جامعه به لحاظ فرهنگی و سیاسی دچار چالش شده باشد. در میان شاعران فارسی زبان، /خوان از بزرگ‌ترین شاعران نوستالژی سرای خاطرات جمعی است. گذشته باستانی ایران، روزگاری که ایرانیان بار تحقیر بر کرده نداشتند و از تهمت بی‌اعتبار بودن و بی‌حمیتی آسوده بودند آن روی تاریخ است که مورد ستایش /خوان است. در حقیقت، شکست‌ها و ناکامی‌های سیاسی و غیر سیاسی /خوان به نوعی موجب گرایش او به اسطوره‌ها و گذشته باشکوه ایران باستان و یادکرد پهلوانانی چون رستم، توس، پشوتن و دیگران شده است. او بر آن روزگار و قهرمانانی که پاسدار فخر و شوکت آن بودند درودی حسرت‌بار می‌فرستد و آرزوی زنده شدن دوباره آن ایام، آرمان شاعر و شعر اوست که اینگونه بر زبان او جاری می‌شود:

که روزی روزگاری شب چراغ روزگاران بود؛
نشید همگنانش، آفرین را و نیایش را
سرود آتش و خورشید و باران بود؛
اگر تیر و اگر دی، هر کدام و کی
به فر سور و آذین‌ها بهاران در بهاران بود...

(اخوان ثالث، ۱۳۶۰: ۲۱)

در تمامی سروده‌های او دلتنگی و حسرت به گذشته ایران باستان دیده می‌شود. در مجموعه «از این اوستا» در سروده «قصه شهر سنگستان» دلتنگ اهورامزدا،

امشاسپندان، سیمرغ و دیگر اسطوره‌های باستان شده است و این خود گواه وضعیت ناآرام جامعه عصر شاعر است:

چنین باید که شهزاده در آن چشمه بشوید تن
غبار قرن‌ها دلمردگی از خویش بزداید
اهورا و ایزدان و امشاسپندان را
سزاشان با سرود سالخورد نغز بستاید
پس از آن هفت ریگ از ریگ‌های چشمه بردارد
در آن نزدیکی‌ها چاهی ست ...
پس آنکه هفت ریگش را
به نام و یاد هفت امشاسپندان در دهان چاه اندازد

(همان: ۲۲)

مراجعه/خوان به تاریخ، رویکردی خاص توأم با درک و تفسیری شاعرانه از آن است. او از منظری ویژه به تاریخ و حوادث و دوره‌های آن می‌نگرد. /خوان قصد دارد با ارائه تصاویری از شکوه گذشته‌های دور و از دست رفته، زشتی احوال روزگار خود را به طور ملموسی نشان دهد. بازگشت وی به دوران فخر و عظمت گذشته برای افشای بی‌فخر بودن و پلیدی‌هایی است که در روزگار او گریبان سرزمینش را می‌فشرد و مایه غمگساری شاعر شده است. بازگشت به گذشته پر افتخار در واقع اسطوره نجات برای شاعر است.

نازک الملائکه نیز از وضع نامساعد جامعه عراق دلگیر است و با پل زدن به گذشته و یاد کردن از اوضاع بسامان آن ایام سعی در کاستن از اندوه خود دارد؛ اندوهی که مسائلی چون «جنگ جهانی دوم، فاصله طبقاتی، بی‌توجهی به حقوق زنان، استعمار عراق و نارضایتی از حکومت حاکم سبب آن است» (صابر، ۱۹۸۸: ۲۵۷). حسرت بر گذشته غالباً در شعر او با انتقاد و اعتراض به وضع جامعه در روزگار شاعر پیوند می‌خورد:

أَسْفًا لَمْ تَدْعُ لَنَا الْحَرْبُ شَيْئًا وَتَلَّاشَى الْحُلْمُ الطَّرُوبُ الْجَمِيلُ

(الملائکه، ۱۹۹۷: ۴۷)

- افسوس که جنگ چیزی برایمان باقی نگذاشت و آن رؤیای شاداب و زیبا نیز از میان رفت

در بیت بالا شاعر از سویی چهره عراق را پس از جنگ جهانی دوم به تصویر کشیده و بر طراوت و سرزندگی از دست رفته‌اش حسرت و اندوه می‌خورد و از سویی به طور ضمنی از جنگ و فلاکت و مصیبتی که به دنبال آن بر سر مردمانش فرود آمده انتقاد و شکایت می‌کند.

موضوع اسطوره و پیوند آن با نوستالژی یکی دیگر از جنبه‌هایی است که در بحث خاطره جمعی مطرح می‌شود. برخی بر آن‌اند که اسطوره دربردارنده آرزوهای دوران کودکی بشر است؛ «هر قوم در دوران پیش از تاریخ حیاتش، از آرزوهای خود چیزهای توهم‌آمیزی می‌سازد که در دوران تاریخی به صورت اسطوره نمایان می‌گردند، بدین‌گونه اسطوره بازمانده یا اثر و رد پای زندگانی روانی دوران کودکی هر قوم و خواب، اسطوره هر فرد است» (کراپ، ۱۳۷۷: ۱۴۵). شاعر از اساطیر باستانی و دیگر رموز تاریخی برای تشویق و تحریک اراده مردم کمک می‌گیرد؛ اساطیری که ریشه در فرهنگ و تمدن مرز و بومش دارد؛ شاید بتوان نخستین دلیل این اسطوره‌پردازی را به شرایط سیاسی روزگار شاعر و اوضاع خفقان‌زایی بازگرداند که مانع آزادی بیان شاعر است. اینجاست که رابطه میان کاربرد اسطوره با واقعیت‌های سیاسی - اجتماعی جامعه رخ می‌نماید. نازک و اخوان برای بازتاب دادن فکر و اندیشه خود در باب درد و رنج و فقر موجود در جامعه‌شان که مولود فضای خودکامگی و استبداد حاکم بر آن بود، به سراغ اسطوره‌ها ملی و قومی و جهانی رفته‌اند و آن را در قالب داستانی دگرگون شده و متناسب با مقصود خود بیان داشته‌اند.

اخوان از اسطوره کمک می‌گیرد تا از آن جهانی بسازد و با آن دردها و رنج‌های جامعه را با ابزاری متفاوت بیان کند. به همین دلیل از باورها و اعتقادات ناخودآگاه جمعی پیشین برای طرح موضوعات جدید کمک می‌گیرد. او برای بیان افکارش از اسطوره‌های گوناگونی مانند اسطوره‌های کهن و باستانی و طبیعی و حیوانی موجودات فراطبیعی یاری می‌جوید و به صورتی که فضای شعرش اقتضا می‌کند به گونه‌های مختلف از آن‌ها

بهره می‌برد: گاه آن‌ها را به عنوان یادآوران دوران شیرین سربلندی به کار می‌گیرد، مثلاً در توصیف شهریار شهر سنگستان در روزگاری که آباد و پرشکوه بود می‌گوید:

نشانی‌ها که می‌بینم در او بهرام را ماند

همان بهرام ورجاوند

که پیش از روز رستاخیز خواهد خاست

... پس از او گیو بن گودرز

و با وی توس بن نوذر

و گرشاسب دلیر ...

انیران را فرو کوبند وین اهریمنی‌رایات را بر خاک اندازند

(اخوان ثالث، ۱۳۶۰: ۱۷)

و گاه اسطوره‌ها را به راویان حسرت و تصویرگران شکست بدل می‌کند و از بلندای عظمتی که بر آن تکیه زده بودند، به زیر می‌کشاند؛ مثلاً رستم هفت‌خوان که در باور همگان سمبل قدرت و پیروزی است در *خوان هشتم/خوان*، به صورت موجودی دست بسته در اسارت مرگ تقلا می‌کند و شکست خود را می‌پذیرد. *خوان* روحیاتش را در اسطوره‌های تاریخی جاری می‌سازد تا بتواند آن‌ها را سرمایه شعر حسرت‌بار خود کند:

آری اکنون تهمتن با رخس غیرتمند

در بن این چاه آبش زهر شمشیر و سنان گم بود

پهلوان هفت‌خوان، اکنون

طعمه دام و دهان *خوان هشتم* بود

(همان، ۱۳۴۹: ۳۱۴)

یا در سروده «کتیبه» به کمک اسطوره یونانی سیزیف که نماد محکوم بودن به تلاش مکرر و بی‌ثمر است، *خوان* به روزمرگی زندگی مردم جامعه و ناامیدی آن‌ها از تکرار بیهوده اشاره می‌کند:

فتاده تخته‌سنگ آن سوی‌تر، انگار کوهی بود

و ما این سو نشسته، خسته انبوهی،

زن و مرد و جوان و پیر

همه با یکدیگر پیوسته، لیک از پای

و با زنجیر

(همان، ۱۳۶۰: ۹)

شاعر معاصر که به بازآفرینی اساطیر می‌پردازد و درونمایه‌های رهایی بخش و زاینده آن را با نیاز جامعه‌اش مطابقت می‌دهد همان شاعری است که در بازسازی مجدد یک اسطوره به اهداف واقعی خود نایل شده و آن را با اندیشه‌ها و آرزوهای جامعه‌اش منطبق ساخته است. «امروزه اسطوره، نشانگر تلاش انسان باستان در تفسیر کلامی هستی و پدیده‌های موجود در آن‌ها و ارتباط انسان با آن‌ها بوده است» (خورشید، ۲۰۰۴: ۲۰). «نازک الملائکه نیز مانند بسیاری از شاعران معاصر عرب بنا بر انگیزه‌ها و اهداف سیاسی - اجتماعی خویش، اساطیر گذشته را به مثابه ابزار و یکی از شیوه‌های بیان به خدمت می‌گیرد» (اسماعیل، ۱۹۷۲: ۱۹۵). «و آن را وسیله‌ای برای آفرینش اثر هنری خود قرار می‌دهد تا مسائل و موضوعات زمانه خود را با پیوند به گذشته بیان نماید، و در این راستا عنصر زمان را نادیده گرفته تا گذشته و حال به یکدیگر متصل شوند» (مطالعات ادبیات تطبیقی، شماره ۳۴: ۶۷-۳۱). مثلاً او اسطوره یونانی «میداس» را برای اعتراض به حرص و طمع پول پرستان روزگارش و نشان دادن فرجام حرص به مال دنیا در آثار خود به کار می‌برد. «میداس در اسطوره‌های یونانی، پادشاهی است که از خدایان خواست که هرچه را لمس می‌کند به طلا تبدیل کنند تا کسی در مال و ثروت در دنیا بر او فزونی نگیرد اما پس از آنکه دخترش و در روایتی دیگر، غذا و خوراکی‌هایش با لمس او تبدیل به طلا شد به اشتباه خود که قابل بازگشت نبود پی برد» (گریمال، ۱۳۴۷: ۵۸۲) نازک الملائکه این اسطوره را به شکل پندآمیزی به کار می‌گیرد و خطاب به خود می‌گوید:

حَدَّثِيهِمْ عَنْ ذَلِكَ الْمَلِكِ الْغَا
بِرِ (میداس) كَيْفَ كَانَ مَصِيرُهُ؟
أَيْنَ سَاقَتَهُ شَهْوَةُ الذَّهَبِ الْعَمِّ
بِأَيِّ مَاذَا جَنَى عَلَيْهِ غُرُورُهُ
جُنَّ بِالتَّبَرِّ لَمْ يَعْذُ يَعْشَقُ الْأَنْز

جَمُّ إِلَّا أَنْ أذْكَرْتَهُ سَنَاهُ

(الملائكة، ۱۹۹۷: ۳۳۵)

- در مورد آن پادشاه روزگار کهن، میداس با آنان سخن بگو/ که عاقبت و سرنوشتش چه شد؟/ حرص کورکننده طلا، کار او را به کجا کشاند؟/ و فریبندگی طلا چه جنایتی به او کرد؟/ به جنون طلا دچار شد طوری که دیگر به ستارگان عشق نمی‌ورزید/ مگر به این خاطر که درخشش طلا را به یادش می‌آوردند
اسطوره یونانی «سیرن» یا «سیرسه» اسطوره دیگری است که نازک الملائکه از آن بهره می‌گیرد تا تجربه شعری خویش را به منصفه ظهور برساند. «سیرن یا سیرسه یا پری دریایی اساطیر یونان، گاهی به صورت موجودی با بدن یک پرنده و سر یک زن، و در سایر موارد به شکل تنها یک زن تصویر شده است. سیرن دختر خدای دریا و دارای آوازی بسیار زیبا و فریبنده بود و دریانوردان را با آوای خود گمراه و به کام صخره‌های مرگ‌آور که بر رویش آواز می‌خواند می‌کشید» (گریمال، ۱۳۴۷: ۱۲۸). این اسطوره از جمله نمادهای گمنامی است که کم‌تر در شعر شاعران معاصر دیده می‌شود. نازک الملائکه نیز به عنوان جنس مؤنث، علاقه خاصی به بیان اساطیر مؤنث دارد که نشان از دیدگاه‌های زنانه این شاعر است:

وَمِائَاتٌ تَرْجُو الْعُثُورَ عَلَيَّهَا
فِي زَوَايَا النَّفُوسِ خَلْفَ دُجَاهَا
فِي دُرُوبٍ دَكْنَاءٍ يَجْهَدُ ضَوْءُ الْ
قَمَرِ الْبَطْلِ أَنْ يَمَسَّ نَرَاهَا
فِي خَفَايَا مَغْمُورَةٍ عَنكَبُوتٍ الْ
شَّرِّ أَلْفِي فِيهَا سَرِيرًا مُرِيحًا
وَرِكَابُ (السَّيْرِينِ) أَوْتٌ إِلَيْهَا
وَالْتَّعَابِينَ أَثْقَلَتْهَا فَحِيحًا

(الملائكة، ۱۹۹۷: ۳۲۴-۳۲۵)

- و صدها تن آرزوی دست یافتن به عراق را دارند/ در گوشه دل‌ها پشت تاریکی‌اش/ در راهی ظلمانی، نور کم‌سوی ماه در تلاش است تا خاکش را لمس

کند/ در گوشه پنهانی از آن، عنکبوت بدی تخت راحتی برای خود یافته است/ و موکب «سیرن» به آن پناه آورده/ و افعی‌ها با صدای خود گوش او را کر کرده‌اند نازک با کاربرد «سیرن» و سپس ذکر حیواناتی همانند عنکبوت و افعی که همواره دشمنی برای پری دریایی به شمار می‌آیند تصویرگر جامعه عراق است که به خاطر مواهب بسیاری که دارد به سان پری دریایی خوش‌آواز توجه سودجویان و چپاولگران را به خود جلب نموده و دشمنان اندیشه تاراج منابع آن را در سر می‌پروراند.

غم غربت

یکی از بن‌مایه‌های اصلی در ادبیات نوستالژیک مسأله غم غربت است که بزرگ‌ترین انگیزه آن دورشدن از وطن مألوف می‌باشد. وطن در این دیدگاه صرفاً به معنای زادگاه و محل پرورش نیست بلکه مفهوم ملی و قومی و نیز تلقی وجودی و عارفانه آن هم مورد نظر است. غم غربت از زادگاه و حسرت بازگشت به آن غالباً در آثار شاعران و نویسندگانی یافت می‌شود که سرزمین مادری‌شان را در جریان تبعید یا مهاجرت اجباری یا اختیاری که بیش‌تر به دلایل سیاسی و مذهبی بوده ترک کرده‌اند. «وطن در شعر این شاعران به عنوان یک درونمایه و مضمون اصلی مورد توجه قرار می‌گیرد» (آرین پور، ۱۳۷۴: ۳۸). این نوع در شعر فارسی و عربی بازتاب خوبی دارد؛ در سروده‌های کلاسیک/خوان به ویژه «ارغنون» نمود غم غربت از زادگاه به خوبی نمایان است. هنگامی که شاعر در سال ۱۳۲۷ شمسی از توس به تهران نقل مکان نمود جدایی او از ویژگی‌های امن و آشنای محیط قبلی و مشقت‌های زندگی در شهری ناآشنا و بی‌رحم، موجب عمیق‌تر شدن اندوه غربت و نوستالژی وطن در او گشت. /خوان این احساس خود را بدین‌گونه در شعر زیر بیان می‌کند:

تا که از یار و دیار خود جدا افتاده‌ام راست می‌خواهی بگویم در بلا افتاده‌ام
از بهشت عدن همچون رهنوردی تشنه لب بر زمین تفته ام القری افتاده‌ام
یکسراز جنات تجری تحتها الانهار توس در جحیم ری به چنگ ازدها افتاده‌ام

شاعر خود را اسیری می‌داند که در دام بلا افتاده و از شهر و دیار خود دور گشته است لذا در این ابیات و ابیات بعدی این سروده، شهر ری و محیط جدیدی که وارد آن

شده است را با تعابیر: «زمین تفته ام القری»، «جحیم» و «خانه طمع یزید» می‌خواند و زادگاه خود، شهر توس را «بهشت عدن»، «جنات تجری تحت الانهار»، «گلستان رضا» و «گلشن فضل» توصیف می‌کند. «شکایت از ری» سروده دیگری است که شاعر در آن از غربت و دوری‌اش از زادگاه می‌نالد و خود را جوان غریبی می‌بیند که به «عذابی الیم» و «بلایی عظیم» گرفتار شده است:

من کیستم؟ غریب جوانی
در گوشه‌ای ز خطه تهران
همزاد با عذاب الیمی
افتاده در بلای عظیمی

(همان: ۱۲۹)

سروده‌های *اخوان* همواره دراماتیک و حزن‌آلود است و دوری از وطن قومی و ملی و حس ناسیونالیستی نسبت به مجد و عظمت ایران قدیم او را به نوعی به غربت کشانده است تا جایی که شاعر گاهی برای بازگشت به وطن ملی و قومی خویش سوار بر بال خیال شده و به گیتارش جان می‌بخشد و آن را همانند انسانی به تصویر می‌کشد که به خواب شیرینی فرو رفته و گمان می‌کند در رؤیای واقعی به سر می‌برد اما خواننده و شاعر می‌دانند که رؤیای گیتار واقعی نیست لیکن گیتار از این امر آگاه نیست و خودش را همگام و همراه قهرمانان و فاتحان می‌بیند:

بر به کشتی‌های خشم بادبان از خون
ماه، برای فتح سوی پایتخت قرن می‌آییم
تا که هیچستان نه توی فراخ این غبار آلود بی‌غم را
با چکاچاک مهیب تیغ‌هامان، تیز
غرّش زهره در آن کوس‌هامان، سهم
پرش خارا شکاف تیرهامان، تند
نیک بگشاییم
... ما فاتحان قلعه‌های فتح تاریخیم
شاهدان شهرهای شوکت هر قرن

(همان (۲)، ۱۳۷۰: ۱۱۲)

شاعر تصویری دراماتیک از حوادثی که در ایران اتفاق افتاده به تصویر می‌کشد و با دیده حسرت‌آلود و غمناک به مرور آن خاطرات درخشان می‌پردازد. در این هنگام کلامش فرو می‌افتد و لحن ابیات غمگین می‌شود و به نوعی شاعر در این عصر حاضر خود را غریب و دور از دوران شکوه و مجد ایران می‌بیند و این چنین بیان می‌دارد که:

ما یادگار عصمت غمگین اعصاریم ما راویان قصه‌های شاد و شیرینیم

(همان)

در حقیقت وطن‌دوستی و علاقه/خوان به سرزمین مادری‌اش ریشه در ناخودآگاه ذهن شاعر دارد و از تأثیر جنبه‌های مثبت کهن‌الگوی مادر مثالی بر ذهنش مایه می‌گیرد. پیوند روحی عمیق او با وطن قومی رویکردی میهن‌پرستانه به شعر او بخشیده و موجب شده تا بهترین اشعارش را برای ایران بسراید:

ز پوچ جهان هیچ اگر دوست دارم تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم

تو را ای گرانمایه، دیرینه ایران تو را ای گرامی گهر دوست دارم

(همان، ۱۳۷۱: ۲۲۴)

نازک الملائکه نیز در بیش‌تر اشعارش از غم غربت و دوری خود سخن به میان می‌آورد و با بیانی حزن‌آلود به تصویر غم‌ها و درام‌های زندگی شخصی و مردم می‌پردازد که نشان از حس وطن‌دوستی و انسان‌دوستی اوست:

أَيُّهَا الْأَشْقِيَاءُ يَا زُمْرَ الْأَحْمَدِ سِيَاءٍ فِي كُلِّ قَرْيَةٍ وَصَعِيدِ
أَنْ أَنْ نَسْتَعِيدَ مَاضِيَ حُبِّ هُوَ مِفْتَاحُ حُلْمِنَا الْمَفْقُودِ

(الملائکه، ۱۹۹۷: ۶۳)

- ای دون‌مایگان، ای جماعتی که در هر کوی و برزن و روستایی زندگی می‌کنید! وقت آن شده که گذشته دوست‌داشتنی را از نو بسازیم؛ گذشته‌ای که کلید گمشده رؤیایمان است

نازک یک شاعر ملی‌گرا است که همواره دغدغه وطن‌قومی، آزادی و آبادانی آن در شعرش دیده می‌شود. او به نشانه انتقاد و اعتراض به نابسامانی کشور و تسلط دیو استبداد، نسبت به اوضاع بسامان گذشته وطنش ابراز دلتنگی می‌کند. در سروده‌های او علاوه بر مصادیق یاد شده برای وطن، می‌بایست خاستگاه غم غربت شاعر را در مفهوم و

مصدق وجودی وطن جست‌وجو نمود. مسأله هبوط انسان و جدایی او از وطن ازلی اندوهی است که از آغاز خلقت گریبان بشر را گرفته و شاعران را به سرودن اشعاری در شکوه و ناله از این اندوه واداشته است.

این اندوه که در نتیجه جدایی از عالم معنا و دوری از معصومیت نخستین به انسان دست می‌دهد در شعر نازک/الملائکه غالباً با حسرت و شکوه از گرفتار شدن انسان در زندان رنج و عذاب این دنیا پیوند می‌خورد:

رَبِّ لَا كَانَتْ الْحَيَاةُ وَلَا كَدًّا	ا هَبَطْنَا هَذَا الْوُجُودَ الْفَانِي
فِيمَ جِئْنَا هُنَا؟ وَمَاذَا يُعْزِي	مِنَا عَنِ الْعَالَمِ الَّذِي قَدْ فَقَدْنَا
لَيْتَ حَوَاءَ لَمْ تَذُقْ ثَمَرَ الدَّو	حَةَ لَيْتَ الشَّيْطَانَ لَمْ يَتَجَنَّا

(همان: ۱۹۹)

- پروردگارا! کاش زندگی نبود و ما به این هستی فانی هبوط نمی‌کردیم/ چرا به اینجا آمدیم؟ در برابر دنیایی که از دست داده‌ایم چه چیزی می‌تواند آرام جان ما باشد/ ای کاش حوا از میوه آن درخت نمی‌خورد و ای کاش ابلیس مرتکب جنایت نمی‌شد

لَيْتَهَا لَمْ تَمَسَّ دُوْحَتَهَا قَطُّ	وَلَمْ تَصْبُ لِلْجَنَى الْمَسْمُومِ
--	--------------------------------------

(همان: ۲۶۱)

- کاش حوا هرگز به آن درخت دست نمی‌زد و نسبت به آن میوه مسموم رغبت و علاقه نشان نمی‌داد

شاعر نگاهی منفی به آمدن انسان به این جهان دارد و هبوط را مایه گرفتار شدن ابدی انسان در دام رنج و اندوه می‌داند. از این رو در سرود «مأساة الشاعر» حزن و اندوه جاری در هستی را جزو لا ینفک هستی معرفی کرده و نشان می‌دهد که بنیاد و نهاد عالم بر محور درد و رنج نهاده شده است:

لَا يَرَى فِي الْحَيَاةِ إِلَّا وُجُوداً	ظَلَّلَتْهُ يَدُ الشَّقَاءِ الْعَاصِرِ
أَبْدأً لَا يَرَى سِوَى مَسْرَحِ الْمَأْ	سَاءِ بَيْنَ الدُّمُوعِ وَالتَّنْهِيدِ
وَسِتَاراً مِنَ الدُّجَى يَتَجَلَّى	كُلَّ يَوْمٍ عَنْ مَيِّتٍ وَوَلِيدِ
وَاكتئاباً يَمْشِي عَلَى صُورِ الْكُؤُ	نِ جَمِيعاً وَلَوْعَةً وَشَقَاءِ

لَيْسَ يَلْقَى الْحَيَاةَ إِلَّا حَزِينًا أَلْ
قَلْبِ حَيْرَانَ فِي هُمُومِ الْحَيَاةِ

(همان: ۱۱۳-۱۱۴)

- [شاعر] در هستی و حیات چیزی نمی‌بیند جز وجودی که دست شقاوت بر آن سایه افکنده و آن را به سختی می‌فشارد/ هرگز جز صحنه نمایش اندوهی میان سیل اشک و آه چیز دیگری نمی‌بیند/ و دیگر، نقابی از تاریکی که هر روز از چهره مرده یا تازه متولد ریخ می‌نماید/ و غصه و درد و اندوه و نگون‌بختی‌ای که بر چهره هستی رژه می‌رود/... او هستی را جز اندوهگین و سرگردان در میانه غصه‌های زندگی نمی‌بیند

شاعر خود را در این جهان بسان انسان تبعید شده‌ای می‌بیند که از اصل و وطن حقیقی خود دور افتاده است. به همین خاطر از دوران قبل هبوط با حسرت یاد می‌کند و در توصیف آن از تعابیر: «الامس الجمیل» و «الفردوس المفقود» بهره می‌گیرد:

كَيْفَ يَنْسَى الْأَمْسَ الْجَمِيلَ لِيَهْنَأَ
بِحَيَاةٍ مَوْسُومَةٍ بِالشَّقَاءِ؟

(همان: ۳۹)

- چگونه زیبایی دیروز را به دست فراموشی می‌سپارد تا به زندگی‌ای خوش آمد بگوید که داغ نگون‌بختی بر پیشانی دارد

نوستالژی مرگ

مرگ از جمله بن‌مایه‌های فکری در هر فرهنگ و تمدنی است و مسأله‌ای است که در طول تاریخ ذهن و تفکر آدمی را به خود مشغول ساخته و انسان‌ها در گذر ایام درباره این مسأله به شکل‌های گوناگون سخن گفته‌اند و دیدگاه‌های خود را بیان داشته‌اند. در این میان دیدگاه و احساس شاعران نسبت به این موضوع می‌تواند قابل تأمل باشد؛ زیرا آنان با احساس و عاطفه خود در مورد پدیده‌های اطرافشان سخن می‌گویند. شعر معاصر از آنجایی که رسالت انعکاس دغدغه‌های انسانی را به دوش می‌کشد در برابر مسأله مرگ و زندگی واگویه دستاوردهای فکری و ادبی انسان بوده است. در مجموعه اشعار /اخوان گاهی مرگ، به شدت غم‌انگیز می‌گردد و باعث می‌شود اندوهی عمیق در وجود شاعر

ریشه بدواند. تمرکز بر مرثیه‌های او به وضوح این نکته می‌افزاید. سروده «زمستان» از جمله این سروده‌هاست که تبیین تلخ‌اندیشی شاعر درباره مرگ است:

نه از رومم، نه از زنگم، همان بیرنگ بیرنگم

بیا بگشای در، بگشای، دلتنگم

حریف! میزبان! میهمان سال و ماهت پشت در چون موج می‌لرزد

تگرگی نیست مرگی نیست

صدایی گر شنیدی، صحبت سرما و دندان است

(اخوان ثالث (۲)، ۱۳۷۰: ۹۸)

شاعر اوضاع اسفناک و خفقان‌زای جامعه خویش را به تصویر می‌کشد که هیچ شخصی نمی‌تواند در برابر حاکم ظالم و مستبد آن عصر، زبان به انتقاد بگشاید. این محیط، شاعر را به ستوه آورده است تا جایی که آرزوی مرگ در کلماتش موج می‌زند. بسامد واژگانی چون: بیرنگ، تگرگ، مرگ، لرزیدن و سرما همگی با بار معنایی منفی، حس اندوهی را به مخاطب القا می‌نماید.

و یا اینکه مرگی که حاصل اقدامات جنایتکارانه انسان است را محکوم می‌کند:

روی پوشید و سبک سفر کرد

تا بفرسایدم از ماتم خود

(همان: ۳۵۱)

بچه‌ها، زن‌ها

مردها، آنها که در آن خانه بودند

دوست با من، آشنا با من، درین ساعت سراسر کشته گشتند

(همان: ۷۷۳)

اخوان ثالث در تلاش است تا زندگی را در اجتماعی به تصویر بکشد که در آن، انسان برای رهایی خود و دیگران از بندها و زنجیرها تلاش می‌کند و به عنوان انسانی مبارز، در صحنه حضور می‌یابد و فریاد بر می‌آورد یا در جایی در شعر زمستان که به مفهوم زندگی بخش مرگ است و پیامی جز فدا شدن و شکل بخشیدن به تولدی دوباره نیست. به موازات این تصویر در جامعه، انقلابی صورت می‌گیرد و مبارزانی با تقدیم زندگی خود و

معنا نمودن مرگ در قاموس زندگی باعث بیداری و هشیاری شهر شده و تداوم زندگی را به ارمغان می‌آورند.

«نازک الملائکه در نخستین تجربه شعری خویش، تحت تأثیر شعر رمانتیک انگلیسی، زندگی را سرتاسر درد و ابهام و پیچیدگی می‌دانست و معتقد به گفته‌های بدبینانه شوپنهاور فیلسوف آلمانی بود. مرگ در نظر او تراژدی بزرگ زندگی بود و این دیدگاه به صورت مشخص در سه دفتر شعری نخست وی نمایان است» (أبوسعده، بی‌تا: ۱۱۹). مثلاً در سروده «الکولیرا» چهره کریه مرگ را توصیف و همگان را مغلوب عفریت مرگ می‌داند و در سروده «مأساة الحیاة» نسبت به مرگ انسان‌ها حس نوستالژیک دارد:

جاءَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَجِيئِي إِلَى الدُّنْـ	يا مَلائِـيـنُ ثُمَّ زالوا وَبَـادُوا
لَيْتَ شِعْرِي ماذا جَنَوْا مِنْ لِيالِيـ	هَمِّمْ؟ وَأَيْنَ الأَفْرَاحُ وَالأُعْيادُ؟
لَيْسَ مِنْهُمْ إِلَّا قُبُورٌ حَزِينا	تُ أَقِيمَتُ عَلَي ضِفَافِ الحِـيَـاةِ
رَحَلُوا عَن حِمَى الوُجُودِ وَلاذُوا	فِي سُكونِ بـِـعالمِ الأَمواتِ

(الملائکه، ۱۹۹۷: ۲۳-۲۴)

- پیش از آنکه تو به این دنیا قدم بگذاری، میلیون‌ها نفر آمدند، آنگاه مُردند و نابود شدند/ ای کاش می‌دانستم که از ایام عمر خود چه بهره‌ای بردند، چه چیزی عایدشان شد و شادی و جشن و سرورشان کجا رفت؟/ چیزی از آن‌ها باقی نماند به جز گورهایی غم‌زده که در کرانه زندگی برپا گشته است/ آنان بار سفر بسته و از صفحه وجود محو گشتند و به سکوت و آرامش دنیای مردگان پناه بردند در ادامه قصیده، شاعر به توصیف سرنوشت مقدر می‌پردازد و آن را طوری به تصویر می‌کشد که دائماً دست رد به آرزوهای او می‌زند:

إِنْ تَمَنَّيْتُ أَنْ أُعِيشَ فَمَا يَسُـ	سَمِعَ المَوتُ أَوْ يَمُدُّ السَّـنِـيـنـا
أَوْ تَمَنَّيْتُ أَنْ أَمُوتَ فَمَا يَـرُـ	حَمُّ حُلْمِي وَكُنتُ ألقى المَنونـا
هَـا أَنـا الآنَ حَـيـرَةً وَذُهـولٌ	بَـيـنَ ماضِ ذَوِي وَعَمَرِ يَمـرٌ
لَسْتُ أَدْرِي ما غايَتِي فِي مَسِـيرِي	أَه لَو يُنْجِلِي لِعَـيْـنِي سِرُّ

(همان: ۲۸-۲۹)

- اگر آرزوی زنده ماندن کنم مرگ به خواسته‌ام گوش نمی‌دهد و سال‌ها به طول نمی‌انجامد/ یا اگر آرزوی مرگ کنم به رؤیایم رحم نمی‌شود و مرگ را ملاقات نخواهم کرد/ اینک من میان گذشته‌ای که پزمرده و تمام شده و عمری که در حال گذر است حیران و سرگردان هستم/ نمی‌دانم که فرجام من در این مسیر به کجا ختم خواهد شد. آه ای کاش این راز برایم آشکار می‌گشت

نازک نگاهی دو سویه به مرگ دارد؛ از سویی آن را واقعیتی اجتناب‌ناپذیر و سرنوشت انسان می‌داند و به تصویر چهره کریه آن می‌پردازد و از سویی دیگر نگاهی خوش‌بینانه به مرگ داشته و آن را ابزاری برای رهایی از آلام و دردهای زندگی معرفی می‌کند:

یا مَعَانِيَ الدُّهُولِ فِي جَبْهَةِ الْمَيِّتِ	ت، لَا لَنْ أَخَافَ هَذِي الْمَعَانِي
سَأَرَى فِيكَ بَلْسَمًا يُنْقِذُ الْأَحْياءَ	يَاءٌ مِمَّا يَلْقَوْنَ مِنَ أَحْزَانِ
سَأَرَى فِي الْمَمَاتِ خُلْدَ حَيَاتِي	حِينَ تَغْفُو عَنِّي الْمَنِي وَالْجُرُوحُ

(همان: ۲۲۹)

- ای معنای ترس و حیرت در پیشانی مرده. نه! من هرگز از این معانی نمی‌هراسم/ در تو مرهمی خواهم یافت که زندگان را از غم و اندوه نجات می‌دهد/ در مرگ، جاودانگی حیاتم را خواهم یافت آنگاه که آرزوها و زخم‌ها از من دست کشند و مرا رها کنند

گویا شاعر در رؤیاهای خود آرزوی تحقق مرگ را دارد:

سَوْفَ أَلْقَى الْمَوْتَ الْمُحَبَّبَ رُوحاً	شَاعِرِيّاً يُحِبُّ صَمْتَ التُّرَابِ
وَقُوَاداً يَرَى الْمَمَاتَ شَبَاباً	لِلْمُنَى وَالشُّعُورِ أَيَّ شَبَابِ
سَوْفَ أَلْقَاكَ غَيْرَ مَحْزُونَةٍ يَا	مَوْتُ فِي مَيِّعَةِ الشَّبَابِ الْغَرِيدِ

(همان: ۲۱۸)

- به زودی مرگ دوست‌داشتنی را روحی شاعرانه خواهم یافت که دوستدار سکوت خاک است/ و آن را قلبی خواهم یافت که مردن را مایه جوانی آرزوها و احساسات می‌بیند/ ای مرگ به زودی تو را در عنفوان جوانی نغمه‌خوان شادمان ملاقات خواهم کرد

نوستالژی آرمانشهر

مدینه فاضله، آرمانشهر، ناکجاآباد یا اتوپیا (مور، ۱۳۶۱: ۱۶) از دیرباز دغدغه اندیشمندان، متفکران و ادیبان بوده است و «کسانی چون افلاطون و سهروردی به طرح و بیان ویژگی‌هایی از آن پرداخته‌اند» (فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی، شماره ۱۸: ۱۰۹-۹۱). به نظر می‌رسد که همیشه در ذهن اندیشمندان و ادیبان این حسرت بوده که انسان را به شهرآرمانی برسانند. آرمانشهر در نظر آنان جایی عاری از هر نوع پلیدی و پلشتی است و همه چیز در آنجا در نهایت کمال و زیبایی ترسیم می‌شود. حسرت بر چنین جامعه آرمانی که برآمده از اوضاع نامطلوب روزگار و نتیجه شکست‌ها، ناکامی‌ها و قرارگرفتن در شرایط دشوار زندگی است و نیز دعوت به بازگشت به آرمانشهر به منظور رهایی از وضع موجود امری است که در شعر فارسی و عربی نمود خوبی دارد. /خوان ثالث آرمانشهر را در سادگی زندگی روستایی، یگانگی با طبیعت، به ویژه در گذشته ملت جست‌وجو می‌کند. در سروده «آخر شاهنامه» ایران باستان را دنیای آرمانی و بهشت گمشده خود و بازگشت به آن را جانمایه آرمان‌هایش معرفی می‌کند:

این شکسته چنگ بی‌قانون
رام چنگ چنگی شوریده رنگ پیر
خویش را در بارگاه پر فروغ مهر
طرفه چشم‌انداز شاد و شاهد زرتشت
با پریزادی چمان سرمست
در چمنزاران پاک و روشن مهتاب می‌بیند

(اخوان، ۱۳۷۵: ۷۹)

گاهی نیز شاعر هنگام به تنگ آمدن از زندگی، شهر آرمانی‌اش را در تخیل خویش پی می‌ریزد و با خلق و توصیف مأمنی خیالی احساس آرامش می‌کند:

بیا ره توشه برداریم
قدم در راه بی‌برگشت بگذاریم
کجا؟ هر جا که پیش آید
به آنجایی که می‌گویند

چو گل روییده شهری روشن از دریای تر دامان
و در آن چشمه‌هایی هست
که دایم روید و روید گل و برگ بلورین بال شعر از آن
... بیا تا راه بسپاریم
به سوی سبزه‌زارانی که نه کس کشته، ندروده
به سوی سرزمین‌هایی که در آن هرچه بینی بکر و دوشیزه‌ست
... به سوی آفتاب شاد صحرائی
که نگذارد تهی از خون گرم خویشتن جایی

(همان، ۱۳۵۴: ۶۵)

اخوان در شعر خود به مقایسه این آرمانشهر با جامعه روزگار خود می‌پردازد و معتقد است که مردم به بسیاری از سنت‌های نادرست خویش پایبند مانده‌اند و همین امر آن‌ها را از رسیدن به حقیقت و عدالت دور نگه داشته است:

آب‌ها از آسیا افتاده لیک
باز ما ماندیم و عدل ایزدی
و آنچه گویی گویدم هر شب زخم
باز هم مست و تهیدست آمدی؟
آنکه در خونش طلا بود و شرف
شانه‌ای بالا تکاند و جام زد
چتر پولادین ناپیدا به دست
رو به ساحل‌های دیگر گام زد
در شگفت از این غبار بی‌سوار
خشمگین ما ناشریفان مانده‌ایم
آب‌ها از آسیا افتاده لیک
باز ما با موج و توفان مانده‌ایم

(همان: ۱۰)

شاعر با زبان شعر از دورانی سخن به میان می‌آورد که اکنون با بودن در محیط نه چندان دلچسب شهر در ذهنش ناخرسندی‌ها به بار آورده است. او نارضایتی و احساس ناخوشایند خود را با الفاظ و ترکیبات: «غبار بی‌سوار»، «آب‌ها از آسیاب افتاده» و «موج و توفان» بیان می‌کند و با تمام احساس لطیف شاعرانه‌اش از آرمانشهری سخن می‌گوید که در نهادش آثاری بسیار مثبت بر جای گذاشته است. توصیف‌های اخوان از مدینه فاضله و جهان آرمانی‌اش بسیار زیباست. او همه این‌ها را از زبان سوم شخص بیان می‌کند اما در حقیقت، سخنان و افکاری است که در ذهن خود جریان دارند و او را به زندگی آسوده و پر از شادمانی درون نوید می‌دهد.

اخوان در سروده دیگری با عنوان «به مهتابی که بر گورستان می‌تابید» روزگار و جامعه‌ای را توصیف می‌کند که به خاطر فاصله بسیاری که از الگوی آرمانشهری او دارد، آه از نهانش برمی‌آورد:

اینجا چرا می‌تابی؟ ای مهتاب، برگرد
این کهنه گورستان غمگین دیدنی نیست
جنبیدن خلقی که خشنود و خرسند
در دام یک زنجیر زرین، دیدنی نیست
می‌خندی، اما گریه دارد حال این شهر
ششصد هزار انسان، که برخیزند و خسبند
یا بانگ محزون و کهنسال نقاره
دایم وضو را نو کنند و جامه کهنه
از ابروی خورشید تا چشم ستاره
وز رنج و تلاش خویش محروم

(همان، ۱۳۵۴: ۲۱)

به نظر می‌رسد آن جهان آرمانی که *اخوان* در شعر «به مهتابی که بر گورستان می‌تابید» می‌آفریند بسیار شبیه به جهان فراواقعی و بهشت گمشده‌ای است که سمبولیست‌ها در اشعارشان در پی آفریدن و القای آن بودند؛ همان دنیای نهفته در آن سوی واقعیت که تنها، شاعر می‌توانست از طریق قدرت شاعری و تخیل خود آن را به

تصویر کشد. شاید از همین راه است که /خوان هم به توصیف الگویی از مدینه فاضله می‌پردازد؛ چیزی که هر کس قادر به مشاهده آن نیست. بنای چنین شهری در جغرافیای خیال در هر بستری از اندیشه، برگرفته از آرمان و تخیل جوشان بشر است. «نازک الملائکه نخستین شاعر معاصر عرب است که جهان آرمانی و مطلوب خود را «اتوپیا» نامید» (الملائکه، ۱۹۹۷: ۱/۱۹۷). او در بسیاری از سروده‌های خود دغدغه مدینه فاضله و آرمانشهر خود را دارد و آن را در نغمه‌های دلنشین خود بیان نموده است. نمونه بارز آن در سروده «مدینه الحب» قابل ملاحظه است که در آن از تضاد و پارادوکس آشکار میان جامعه و محیط زندگی خود و آرمانشهر واقعی که بر مبنای عدالت، حقانیت، آرامش و صفا است سخن می‌گوید. شاعر در ابیات زیر توصیفی چشم‌نواز از شهری که آن را شهر عشق نامیده است به خواننده ارائه می‌دهد:

فِي عُمُقِ صَحْرَاءِ الْحَيَاةِ، هُنَاكَ فَوْقَ لَطَى الرَّمَالِ
حَيْثُ الرِّيَّاحُ الدَّائِيَاتُ، مَدِينَةٌ بَيْنَ التَّلَالِ
فِي قَلْبِهَا نَهْرٌ تُحِيطُ بِهِ الْمَفَاوِزُ وَالصَّخُورُ
وَشَوَاطِيءٌ لَا ظِلَّ فِيهَا، لَا خَمَائِلَ، لَا عَطُورُ

(همان: ۵۵۸)

- در دل برهوت زندگی، بر فراز شن‌های گداخته / آنجا که صدای بادهای طنین‌انداز است، شهری است میان تپه‌ها/ که در دل آن رودی با بیابان‌ها و صخره‌ها احاطه شده/ و ساحل‌هایی است که سایه به خود ندیده، بدون بیشه و انبوه درختان و نه عطر و بویی

شاعر در ادامه سروده از تقابل میان آرمانشهر روستای خویش و جامعه عراق سخن می‌گوید:

هَذِي الشَّوَاطِيءُ، كُلُّ مَا فِيهَا أَسَىٌّ وَتَحَسَّرُ
فَحَذَارٍ مِنْهَا فَالْسَّمُومُ مَعْدَةٌ وَالْخَنْجَرُ
عَيْنَاكَ لَا تَسْكُبُ بَرِيقَهُمَا عَلَيَّ ظُلُمَاتِهَا
وَصِبَاكَ لَا تَدْفِنُ مَنَاةً فِي شَقَاءِ حَيَاتِهَا
وَقُوَادِكِ الْخَفَاقُ صُنُهُ مِنْ قَدَى آثَامِهَا

مَاذَا رَأَيْتَ مِنَ الْحَيَاةِ لِتَحْتَمِي بِظِلَامِهَا؟
عُدْ، عُدْ إِلَى لَهَبِ الصَّحَارِي وَأَنْجُ مِنْ حِمَمِ الْمَدِينَةِ

(همان: ۵۶۰)

- هرچه در این سواحل است حسرت و اندوه است/ از آن حذر کن که زهر و خنجرش مهیاست/ درخشش چشمانت را بر تاریکی آن نریز/ و آرزوهای جوانی‌ات را در نگون‌بختی زندگی‌اش دفن نکن/ و دل تپنده‌ات را از آلودگی گناهانش حفظ کن/ از این زندگی چه دیده‌ای که در تاریکی آن در پی پناهی می‌جویی؟/ برگرد، به صحراهای تفتیده برگرد و خودت را از گدازه‌های شهر نجات بده

نازک الملائکه از شهری سخن می‌گوید که خوشبختی و سعادت در آن موج می‌زند ولی ذلت و پستی مدرنیته آن را از بین برده است لذا به احیای سنت‌ها و ارزش‌ها و بازگشت به پاکی و صفای طبیعت روستایی دعوت می‌کند.

ادبیات آرمانشهری در حقیقت به وسیله مطلوب‌گرایی از سایر اشکال ادبی متمایز می‌شود و به خلق دو گونه جهان آرمانی می‌انجامد: جایی که به یک شهر آرمانی غیر ممکن یا ناکجا اشاره می‌کند و یا مکانی عالی و آرمانی که می‌توان به آن تحقق بخشید. نازک الملائکه آنگاه که در جست‌وجوی مفهومی برای وجود انسانی به بن‌بست می‌رسد غم و اندوه بر او سایه می‌افکند و به این نتیجه می‌رسد که آرمانشهر جهانی رؤیایی و به دور از واقعیت است:

يُوتُوبِيَا حُلْمٌ فِي دَمِي
أَمُوتُ وَأَحْيَا عَلَى ذِكْرِهِ
تَخَيَّلْتُهُ بَلَدًا مِنْ غَيْبِ
عَلَى أَفْقِ حِرْتٍ فِي سِرِّهِ
... هُنَالِكَ حَيْثُ تَذُوبُ الْقَيْوُدُ
وَيَنْطَلِقُ الْفِكْرُ مِنْ أَسْرِهِ
وَحَيْثُ تَنَامُ عَيُونُ الْحَيَاةِ
هُنَالِكَ تَمْتَدُّ يُوْتُوبِيَا
وَيُوْتُوبِيَا حَيْثُ يَبْقَى الضِّيَاءُ

وَلَا تَغْرُبُ الشَّمْسُ أَوْ تَغْلَسُ
... وَحَيْثُ تَضِيعُ حُدُودُ الزَّمَانِ
وَحَيْثُ الْكَوَاكِبُ لَا تَنْعَسُ

(همان: ۳۸/۲-۳۹)

- اتوپیا رؤیایی است در خونم/ که با یاد آن می‌میرم و زنده می‌شوم/ در خیال خود آن را شهری از بوی خوش تصور کردم/ شهری در افق که رمز و رازش به حیرتم واداشت/ ... آنجا که قید و بندها محو می‌شوند/ و اندیشه از اسارت خود آزاد می‌شود/ جایی که چشمان زندگی به خواب می‌رود/ گستره آرمانشهر در آنجاست/ آرمانشهر جایی است که نور همیشه می‌تابد/ و خورشید غروب و افولی ندارد/ ... جایی که زمان مرز نمی‌شناسد/ و ستارگان به خواب نمی‌روند او با بهره‌گیری از سمبل‌های خیالی به شیوه‌ای رمانتیک به تصویر دنیای دلخواه خود رو می‌آورد و آرمانشهر خیالی خود را جایی دور از مردم: «در بالای تپه‌ها»، «زیر امتداد شاخه‌ها» و «در بالای قله‌ها» به تصویر می‌کشد:

فَوْقَ أَنْبَاطِ السَّفْحِ بَيْنَ التَّلَالِ
فِي الْمُنْحَنَى حَيْثُ تَمُوجُ الظَّلَالُ
تَحْتَ امْتِدَادِ الْعُصُونِ
تَفَجَّرِي بِالْجَمَالِ
وَشَيْدِي يُوتُوبِيَا فِي الْجِبَالِ

(همان: ۱۵۵/۲)

- بر پهنه دامنه کوه‌ها، بین تپه‌ها/ در دره، آنجا که سایه‌ها موج می‌زند/ زیر امتداد شاخه‌ها/ زیبایی را آشکار کن/ و آرمانشهر را در کوه‌ها بنا کن

نتیجه بحث

نازک الملائکه و اخوان ثالث به دلیل فضای نامناسب اجتماعی و سیاسی ایران و عراق در دوران پهلوی و استعمار انگلیس، شکست‌ها و ناکامی‌های زندگی و بعضاً داشتن خاطرات دلچسب از محیط دوران کودکی و جوانی، رویکردی نوستالژیک در شعر خود

دارند. با آنکه بیش‌تر انگاره‌های نوستالژیک به طور پراکنده در سروده‌های دو شاعر منعکس گشته لیکن نمود مؤلفه‌هایی چون حسرت دوران کودکی، دلتنگی برای گذشته و ایام اساطیری، غم غربت، نوستالژی مرگ و آرمانشهر از بسامد بالایی در شعر آنان برخوردار است:

- تعلق خاطر نازک و *اخوان* نسبت به دوران کودکی خود و دعوت آنان برای بازگشت به طبیعت و روستا به عنوان موتیفی برای بیان خلجان‌ات روحی دو شاعر مطرح است. آنان با زندگی در شهر و شناخت بیش‌تر نسبت به محیط خفقان‌زای آن در آن روزگار، درمانده و ملول به دنبال آرامش روحی و روانی‌اند که البته نمود خاطرات روستا و طبیعت زیبای آن در سروده‌های *نازک الملائکه* نسبت به *اخوان*، حضور پر رنگ‌تری دارد.

- دلتنگی نسبت به سنت و گذشته‌های دور و از دست رفته، پل زدن به آن دوران و یادکرد اوضاع بسامان آن، که در نتیجه چالش‌های فرهنگی و اجتماعی، ناکامی‌های سیاسی و دیگر کاستی‌های موجود در جامعه به وجود می‌آید در سروده‌های *نازک و اخوان* بازتاب خوبی داشته و دو شاعر از آن به عنوان ابزاری برای کاستن از رنج و اندوه خود و نیز بیان نارضایتی خویش از وضع موجود استفاده نموده‌اند. در همین راستا و به منظور بیان درد و رنج مردم، *نازک و اخوان* به سراغ اسطوره‌های ملی، قومی و جهانی رفته و متناسب با مقصود خود، آن را در قالب داستانی دگرگون شده بیان داشته‌اند.

- نمود غم غربت در شعر دو شاعر به شکل دوری از وطن قابل بررسی است که مقصود از این وطن در سروده‌های *اخوان*، حسرت شاعر به خاطر دوری از زادگاه وی و نیز حس ناسیونالیستی او نسبت به عظمت ایران قدیم و وطن قومی اوست ولی در شعر نازک علاوه بر مصادیق یاد شده می‌بایست خاستگاه غم غربت شاعر را در مصادیق وجودی کلمه وطن و به تعبیری اندیشه هبوط و اندوه جدایی انسان از وطن ازش جست‌وجو نمود.

- مرگ و زندگی، تقابل میان آن‌ها و نوستالژی ناشی از اندیشیدن به آن، بن‌مایه دیگری است که به طور مشترک در اشعار *نازک و اخوان* نمودار گشته و نگاه دوسویه آنان را به مرگ به ارمغان آورده است؛ آنان از سوئی به مرگ به دیده سرنوشت تلخ انسان می‌نگرند و از سوی دیگر آن را ابزاری برای رهایی از آلام و دردهای زندگی می‌دانند.

- دوری از وطن آرمانی مضمون مشترک دیگری است که دو شاعر را به غربت و اندوه
کشانده و باعث شده که هر یک مدینه فاضله خود را در طبیعت، زندگی روستایی،
گذشته ملت و یا گاهی در اوهام و خیالات خود ترسیم نمایند.

کتابنامه

- أبوسعد، أحمد. لا تا، الشعر والشعراء في العراق: ۱۹۰۰ م حتى ۱۹۹۸ م، بيروت: دار المعارف.
- اخوان ثالث، مهدی (۱). ۱۳۷۰ش، ارغنون، چاپ نهم، تهران: مروارید.
- اخوان ثالث، مهدی (۲). ۱۳۷۰ش، شعر زمان ما ۲، چاپ اول، تهران: نگاه.
- اخوان ثالث، مهدی. ۱۳۴۹ش، بهترین امید، چاپ دوم، تهران: آگاه.
- اخوان ثالث، مهدی. ۱۳۵۴ش، زمستان (مجموعه شعر)، چاپ پنجم، تهران: مروارید.
- اخوان ثالث، مهدی. ۱۳۶۰ش، از این اوستا (مجموعه شعر)، چاپ پنجم، تهران: مروارید.
- اخوان ثالث، مهدی. ۱۳۷۱ش، تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم، چاپ چهارم، تهران: مروارید.
- اسماعیل، عزالدین. ۱۹۷۲م، الشعر العربي المعاصر قضاياها وظواهره الفنية والمعنوية، ط ۲، بيروت: دار العودة.
- انوشه، حسن. ۱۳۷۶ش، دانشنامه ادبیات فارسی، تهران: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی دانشنامه.
- آرین پور، یحیی. ۱۳۷۴ش، از صبا تا نیما، جلد دوم، چاپ پنجم، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی فرانکلین.
- پولادی، کمال. ۱۳۸۷ش، بنیادهای ادبیات کودک، چاپ دوم، تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
- خورشید، فاروق. ۲۰۰۴م، ادیب الأسطورة عند العرب، چاپ اول، قاهره: مكتبة الثقافة الدينية.
- شاملو، سعید. ۱۳۷۵ش، آسیب شناسی روانی، چاپ ششم، تهران: رشد.
- شمیسا، سیروس. ۱۳۸۷ش، انواع ادبی، چاپ اول، تهران: نشر میترا.
- صابر، محیی الدین. ۱۹۸۸م، فی قضايا الشعر العربي المعاصر، تونس: المنظمة العربية للتربية والثقافة والعلوم.
- الفیروزآبادی، محمد بن یعقوب. ۱۴۰۶ق، القاموس المحيط، بيروت: دار الفکر.
- کراپ، آلساندر هاگرتی. ۱۳۷۷ش، جهان اسطوره‌شناسی، ترجمه جلال ستاری، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.
- کفافی، محمد عبدالسلام. ۱۳۸۲، ادبیات تطبیقی، ترجمه سید حسین سیدی، مشهد: انتشارات آستان قدس.
- گریمال، پیر. ۱۳۴۷ش، اساطیر یونان و روم، ترجمه احمد بهمنش، تهران: دانشگاه تهران.
- الملائکه، نازک. ۱۹۹۷م، دیوان نازک الملائکه، المجلد الاول والثانی، بيروت: دار العودة.
- مور، توماس. ۱۳۶۱ش، آرمانشهر (یوتوپیا)، ترجمه داریوش آشوری و نادر افشار نادری، تهران: خوارزمی.

مقالات

- آقایاری، خسرو. ۱۳۹۰ش، «فرایند توسعه مفهوم کودکی و گفتمان نقد ادبی معاصر»، ماهنامه کتاب ماه کودک و نوجوان، سال چهاردهم، شماره ۱۱، صص ۱۷-۱۰.
- صفری، جهانگیر و شمسی، حسین. ۱۳۸۹ش، «بررسی نوستالژی در دیوان ناصر خسرو»، پژوهشنامه ادب غنایی، سال هشتم، شماره ۱۵، صص ۹۸-۷۵.
- عالی عباس آباد، یوسف. ۱۳۸۷، «غم غربت در شعر معاصر»، نشریه علمی پژوهشی گوهر گویا، سال دوم، شماره ۶، صص ۱۷۹-۱۵۵.
- فرشید، کتایون، و همکاران. ۱۳۹۰، «بررسی تطبیقی یوتوپای تامس مور و شهر نیکان نظامی»، مطالعات ادبیات تطبیقی، سال پنجم، شماره ۱۸، صص ۹۱-۱۰۹.
- کریمی، عبدالعظیم. ۱۳۷۶، «تفکر شهودی در کودکان و ضرورت بازگشت به کودکی»، پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان، شماره ۱۰، صص ۲۶-۷.
- نعمتی قزوینی، معصومه و همکاران. ۱۳۹۴، «فراخوانی میراث اسطوره‌ای در اشعار نازک الملائکه و طاهره صفار زاده»، مطالعات ادبیات تطبیقی، سال نهم، شماره ۳۴، صص ۶۷-۳۱.